

که بحالت تباد و با هیانه دو هون نزد اندان سیمپی سا هو کار نو کر بود و در حساب کنه می مهارت
 و در تو شکنجانه آمد و رفت میداشت و در قم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شده از نزد سا هو کار نو کر
 بر طرف کنانیده دفتر حساب کنه می با و سپرده بدر ماه معقول سر فراز فرمود و کشتن او نامی نماند
 و در دفتر بندومی یعنی مره می داشت پس هر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکنجانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهاد بعد مراجعت از آن مهم در گردآوری آلات
 ادوات حرب و ضرب فرا می سوار و پیاده مامور و مقید گشت و مانند ک زمان استعداد
 ملک داری و جهانگیری بوجه آن بهم رسانید که جوق جوق از مردان کاری و سپاهیان کار گذار
 با لباس و دست نیزطل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدور و حوصله خود خدمت
 و مناصب بمشامه معقول می یافتند و دسته بار یعنی سواران طویل را چون گلده زنگین
 آراسته و چنان را بلباس شرح و زرد و سبز و سیاه با تاست پیراسته و قریب هزار مهار شتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از شتر مال آماده ساخته و دو دسته هزار سوار آهین پوشان با هوش مردی
 جوش انتخاب گرد و پیادگان احتشام خون آشام را از هر جا طلبه داشته بیست هزار سوار جنگی و
 شانزده هزار دم بار صلابت شعار سوی چهل هزار پیاده کرنا نکی مستعد ساخته فراغ گشت
 پس بدیه جهانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جهام شایع شده از بند و دکن بلکه از
 ایران و توران مردان کار از ما با سپان با و پای برق آهنگ جوق جوق و گروه گروه حاضر
 حضور شده بموجب با هیانه معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اهل فننگ یعنی انگریز در بلاد کرنا نکی پایان گھاٹ بسازش
 نواب محمد علی خان سراج الدوله بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی مظالم علین

اسد جنگ با اتفاق نواب بهادر و کواپن جنگهای فیما بین و انگریز و
نواب حیدر دل که در ابتدا می سن یک هزار و یک صد و هشتاد و پنج پهلوی
واقع شد و تفصیلاتش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پدرو نواب ناصر جنگ در شالعه
نهم نگر محصور گشته بود حسین نج و ست خان عرف چند اصحاب معه فرانسین پهلوی
بکشایش فتوح همت گماشت نواب محصور از میسور واله و گونر بندر دیونا پین ملحق شده
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفتیر با درفت میسور واله را
بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت ماند تا حسن ترددات سعی مردانه و فرست
دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان با اسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیده ویل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتایید و اغواایش فرانسین ازیر ساخته بندر
پهلوی گرفت و به بند و بست ارکاٹ بوقعی پرداخته بی مزاحمت احدی همه منصبدار و
جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابیط بودند تاخت و تاراج کرده علم خود سری برافراشت و از
ناظم حیدر آباد هم راه سرکشی پیوده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب که موفعت
حاصل ساخته معه لشکر خیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک مال کرناٹک پانین گماٹ شده است تنبیه باید کرد و خودتها با لشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتایید نواب بهادر بعرضش خست
خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکالیش اراده مصمم خود نواب نوشت که انگریز تجارت
پیشیه در نیوالا بوساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و هوس ملک داری

در سرود آهلی با کانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است تا رده اینجانب است که با اتفاق آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر بر این معنی گوش صاننداده با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود با دیهونه آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول فرود بردن رسید اما راوی دیگر چنین وایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جبار نواب بهادر و آماوگی سباب جنگ شنید پراکنده حواس مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید که با دهر غریمت نواب بهادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد هر آینه کینه بد عهدی بیوفائی که سابق بمعامله تر چنانچلی از من توقع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عنان متعیش را با نیت صوب العطف خواهد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین به انگریزان اشارت کرد تا گور زیند مد اس عرف چنانچین و کیلی امع فوج روانه حیدرآباد کرده ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگهاث نموده بر آن آورد که او پست برخاسته بالشکرگران عازم بالاگهاث شد و مرکز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب بهادر حاصل ساخته عرض در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشه لشکر کشی ما عاجز نشود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا در استیصال دولت صوبدار لغی کوشند و فوج انگریز را هم با خود داشت موسی رموز سبیس نوکش بد و نیز تفنگچی حاضر حضورش بود و القصد چون ناظم موصوف خیمه خمرگاه در میدان چین پین برافراشت و نواب بهادر را بملاقات طلب داشت اگر چه نواب هم بالشکر جنگی و سامان حربی خود برآمده در میدان شرقی مدور فرود آمده بود و ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا قدر را بالشکر آراسته و میر علی رضاخان و محمد مصاحب و امیل صاحب و غازی خان مدوختن

و غیره سرداران ذمی هوش را همراهش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده اسب سپیدی پیکر
 نذران روانه کرد چون صاحبزاده و الا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صد اطلبینور و
 کوس گردون بوس جلوس بگوشش ناظم موصوف بانگ نمیب زد معاً بر خیمه بالاخانه
 سوار شده دید به سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
 نصیب الدوله مخاطب ساخت و از خیال بدو اندیشه باطل درگذشت در باب تنبیه نواب
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده باطلاع و دو شالهای خاص محصل
 ساخت چون صاحبزاده فایز حضور پدر و الا قدر گشته ذره بندره گفته ناظم موصوف را
 گوش گزار نمود نواب بهادر باقبال مرکز خاطرش پرداخته بالشکر خود پیشتر نهضت فرمود
 و ناظم موصوف و کیل انگریز را بحواب صاف روانه کرد پس هر دو دولت مند با اتفاق یکدیگر
 از نواح بار اچل گذشته متصل گهاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجا نب کرنل او و سردار انگریز
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سو جریعے مردمان لایست فرنگ برای منع عبور گهاٹ
 رسیده در قلعه آن طرف گهاٹ چنگم اقامت داشت چون دولت مند از آمدن
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعه مذکور روانه کردند چنانچه افواج
 صدر شب با شب تاخته کرد لشکر انگریز طلائی بودند و دست غارت کشاده مردمان
 گرد و پیش آنها را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج هر دو دولت مند اطلاع

یافت بمضمون این که بیست

هر که با فولاد بازو پنج کردی | ساعد سیمین خود را پنج کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه ترنامل گرفت

و تا سرداران طلائی خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب باداشتند بجماعت این خبر
 دولتندان با عزم تعاقبش گرفتند و با فاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
 اطراف بر آنجا توب اندازی نمود کرنل صدر و امن کو بهی بدست آورده همونجا قائم گشت
 و از اتواب و بنادیق سرگردنهای یورش کنان تا شام می شکست هر چند فدائیان هر دو
 دولتند از بهر غارت آنجا کوششهای مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند با این از عمر بی اد
 و بی آبی اکثر کسان آنجا حیران و بریزش گلولهای اتواب دور انداز ضایع شده بودند
 وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر تا بل گشت هر دو دولتند بزحمت
 کلسپاک اقامت و زریده طلائی مستقیم اطراف آنجا تعین کرده بودند پس ناظم موضوع
 بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که با هر این ملک انداخت
 و تاریخ صوبه ارکات اطراف چنیا پشن و غیره و گردآوری مواشی و آذوقه و خصت سازد
 تا هول هر اسیر دولهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر ضرورت وقت
 کار جنگ با پیل و مان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موضوع
 باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجاریده بیخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته
 بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم باره سوار و پیاده با توپهای جلویی متعین صبا خراده و الا قدر
 نموده میر علی ضیا خان مخفی و صاحب محمد علی کندان و غازیخان و غیره سرداران محتسب را
 همراهش داده خصت در آن سمت فرمود و خود بدولت جمعیت قلیل که پنج شش صد سوار و
 کوتل دو هزار مردم باره چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعدا عدا شکنه گشت و هیبت جنگ
 را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سرشته احتیاط از دست نداد چون که از
 رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود که لشکر خود

خارند کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کهای مستقیم با توپ میداشت چون سردار انگریز
 فایز تر نامل شده مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت
 پس جنرال سمیت سردار شجاع و اناکه برای بند و بست امور ضرورت سمیت شمرنگر بود
 بحکم گورنر مدراس چهار هزار جوان بار و هشتصد سوار و سیصد سوار صاحب صوبه ارکات
 و چهار هزار پیاده کرناگی بوفور رسید غلات یلغار کرده از راه ریجن گره به تر نامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول نواب بهادر در یافتند افواج مغول را
 بحساب نجومی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر روز روشن چون شیر غر
 توپ زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهین جمعیتی که موجود داشت
 بمقاومتش قیام و زنده توپ اندازان را با آتش فروزی فرمان داد تا ظم موصوف برود
 راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و طبع گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز با عقل دور بین
 دریافتند که نواب بهادر باین بهین قواعد درست صف آراسته زمگاه را قایم ساخته است
 و لشکر این مغول چون رنده غزال حیرت تمثال بی بند و بست ایستاده اند بی بازی اعدای
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطارند
 صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نگاه و توپخانه وارد و باز آ
 اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف پیشکشته حال خجلان از
 جنگ کناره کشیده بر بی تدبیرهای رکن الود دیوان و دیگر امر و خوانین خود لاجول خوانده
 پس با گردید و لشکر یانش که گاهی جنگ مردان نیاز موده بودند خداوند نعمت خود را گذشته
 چون رنده گوسفند که بمشابه گریگ بر جانب می رسیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سواران

حاضر بودند نواب بهادر مشاهد این رنگ بزرگ بزرگ و ناموس مفور نفرین کرده
 تو چنانچه خود را فوراً روانه سنگار پی پی فرموده بده ضرب توپ جلوی زیرگاه را قائم کرده بود
 که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
 نواب حیدر دل توپ کشتان مشک زبان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قائم شده
 می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگار پی پی رفته مقام نمود نواب بهادر هم از بی بست
 کار خانجات مغول لنگ شده بفاصله یک فرنگ از لشکرش مضرب حیا نمود
 آسود و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار
 و هر کاری خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزاده شجاعت کیش که اطراف مدس
 شورش را فرابود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
 اثر آنحضرت و کار الهی برای آن دولت نیکو بطور سوپست که وقت کار هزار مرد با سلاح و
 امیری باشوکت همراه رکاب نبود ظاهر است که بچنین افواج بیست مجموعی برانگریز طوفان
 انگریز فوجیاب نخواهد شد نسبت که آنحضرت بر کاویری پش اقامت در زند خیر خواه می
 بهرحیل و فیرب که عقل صائب رهبری نماید بجدال و قتال انگریز پرداخته بهزیمت میدهند تا ناظم موصوف
 همچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پش مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده و الاق در
 و اطراف سنگار پی پی باره محل و اوتان کیرامی کشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز و فوراً مان رسد
 و غلات و مویشی و غیره رسید نواب از فکر و اندیشه و ارسته میبند و میره آراسته مستقر گردید در آن صحن ناظم
 موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگر چه نواب بدل ازین معنی
 رضامند نبود اما پاشا طرش مو لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمه جسمانی پرداخت پس در او ده شکست خضم
 قوی بازو هر دو دولت مند مشاوره نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیه حال ناظم موصوف آشکار وید و معرض دلدهی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین حالات شیعیه چند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو داده اما آنها بشان همت و لاوری بمرتبیه قایم نماند که مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ کدورت توهمات و تفکرات بر آت ذل صفات منزل نه نشانی و بجای زمامت از او من عزم جزم بجهت حال به پیرانید که قول دانا است . . .

دو همت از عقیق فر و مایه کم باشش	دل بر خورش خود و نه تخصیص نام کن . . .
----------------------------------	--

لاکن بجزم و احتیاط که شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود همت بسکوت و التشریف دارید نیز خواه صمیمی بتدایر عدو مال غنیمت را زیر ساخته بند و بست که نماند پایا نگهات بوجه حسن میسازد ناظم موصوف باقبال این معنی پرداخته همت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و آهلی خان بلجپور و رای ربنا ماسطه را با بیست هزار سوار مستقیم نواب بهادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گھاٹ پتل پل عبور کرده انبور گڑه را که طمانه انگریز بود محاصره کرد بلکه بجشایش قلعه همت گذاشت چنانچه درین جنگ خاکی شاه فقیر ندیم نواب از گھول توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز بر اسمعین اطلاع یافتند از راه کرناٹک گڑه و دهوبنی گڑه و کیلاس گڑه و پل گڑه بلیغا کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر انگریز مخبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و دسپیری و بان پل مضرب خیم عسکر فرمود تا سرداران انگریز بگروز در انبور گڑه مقام کرده روز دیگر بمقابله شافت چون نزدیک رسیدند نواب بهادر سواران خود را مستقیم صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسر بر کن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران جلاوت کیش و محمد علی شجاع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز بفرستادند و ریافته یک پلین و دو کپنی سوجر و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلین و یک ساله فرنگیان با چهار ضرب توپ بمقابل صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلبگاه گشت پس از هر دو جانب پاره زد و خورد عمل گردید که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات نشوده از شلک آواپ بنادیق در گذشته بسنان

و شمشیر در آویختند لفظ

گرفت آتش کین بپین و یسار زهر سوسنا نماند زهر آبدار هر آن برق سر میزد از کارزار ز بس شدت شعله در کار شد ز پیکان خونین که خشان شده ز خون و یسران و کرد سپاه ازین دلو ریکاه پسنداشته	جهان کرد طوفان نوح آشکار چو مژگان غم سزه زنان فتنه بار نشان مینو داز ز با نهای نار زمین تا فلک کرده نار شد دل کوه غسل بختان شده زمین کشت لعل و هوا شد سپاه که پیدانه شد در جهان آشته
---	--

شکر کن الدوله از مقابل یک پلین و چند گلاوصف شکن استقامت مردی از دست داد و تا و انم باڑی دم بر نیار و دو صاحبزاده و الا قدر پیش از آنکه انگریزان بر قلب گاه ظفر یابند با سواران نصرت اثر انگیزه کرده بر چند اولی لشکر انگریز که ابرار خان و سوار خان جماعت را با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل پیر و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تا خسته بقوت شجاعت کامل مانند شیر که برگزیده آه و حمله آورد بر آن گروه حمله کرد و حتی جیانت علی را بگردد و غرق نمود و زلزله در ارکان جمعیت و شکست و خیمه ها را متفرق و منهدم ساخت چنانچه کوس سرباپاناموس سران مذکور شکسته و خیمه و اعلام و جواهر غله و غیره اسباب آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پاکلی با واسپان و شکر کرده برگردید و مشاهده ایحال فوراً جنرل لشکر بفرم حفاظت اهل بیبر برگشت و نواب بهادر از آنجا بچاکلی برق سبقت کرد و پلٹنے را که تعجب رکن الدوله نموده بود یک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد به و انم باڑی معاودت فرمود و صاحبزاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سواران انگریز همونجا سکونت زیدند و نواب رکن الدوله را با و فرموده سختان

بجتر

بخش آمیز شنو ایند چه گفت که هم میان شما بی ریب نه ریت اثر اند باید که شما مع افواج
 بهادران شهره بخصو برودید که از بی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا اگر اثر
 برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان با سرت
 کرده حرارت غیرت مردانگی را بر باد دهد چون او مجد و سخنان دلیری بر زبان رانده از
 موافقت به پلوتی نساخت چنان تو را یافت که او از لشکر نصرت ما اثر مدام بفاصله نیم
 فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی هر کار با
 معتقد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگلیز با سپاه کوچید بطرف
 و انم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فریدان ترپا تو مقام کرد روز دیگر از آنجا
 کوچید به باشکری فیروزی و تو پنجاه در سواد کاویری پش چنان جاگیکه گردش شاسله نزار
 و گل لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بقیری اطراف لشکر خود احداث ساخت
 اتواب قائم کرده آسودور کن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگلیز بر نل
 را به بند و بست و انم باڑی و ترپا تو رگذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
 دامن کو بی گرفته سکونت وزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگلیز هجوم کرده
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شنبون مع
 لشکر مستور شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از من
 مقدمه اگر چه خبر داشتند اما نواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدرافش گشتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند بی بیت

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد	خدا پنج انگشت یکسان نه کرد نه کرد
تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید تا	

بنادانی هر کارهای را بنهاد و خلافت خلاش شالی زار و یا سرم که اتواب در آن چسبیده میشدند
 حیران پریشان بل الشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
 اعنی شطبلت سرشت ناگاه پدید صبح مبدل گردید تا نیز که ایران با تریه های نواب خبردار
 شده بر نیش شلکهای اتواب و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شالی نه ارا
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه ایران نواب پاشنه کوب رسید ه به تیر و تفنگ
 اکثر شرح پوشان رامی لال فنا نوشتانیدند و همدین شب رکن الدوله به انگریز موافقت
 کرده راه یگانگت پیود و عهد و پیمان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کومک تعد
 شده بود اما بنا بر تاخت تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنا
 رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقرب آن وقت
 و مطلع نساختن از اهل شجون تبرفس دریافت که اومع لشکر خود برگشته است پانیده خان
 بختی رساله او حکم داد تا نامیده با جمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوله اتواب او را از
 پیش خود راند و جنبل موصوف ناکام و محسوم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تفریح دایمی فیما بین نظام علی خان انگریز به مدینه سازی رکن الدوله
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجید آباد و واقع شدن
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدرنگر
 و ترچناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله
 از کولاز چپینا پتن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
 نصرت اثر کردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و کنال را که بجزو ناظم حیدر آباد و قریه غمیب
تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلح درست ساخته راه رسل در سایل مفتوح کرد و
دیگر سرداران لشکر انگریز را دید که راه آنبور گده گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینند که ناظم موصوف از هر کوه طرف گنا
گرنیات شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و کنال را در نواب محمد علی خان نیت
نواب یقین پذیر داشت که او کهنه گرگ دهنده فریب جیلد بر اینگونه راه فتور و قصور پیوده باشد
اما بجز آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کسی بدخیمه افلاک بی چوب و ستون
استاده است بلکه باعتبار کار گذاری فدائیان و الا عزم خود قایم و مستعد بود که ناظم
موصوف بنا بر مصلحت ملک داری بر حسب صوابد یک کنال را در درو بست ملک سید کاکول
و راجنبدری که حاصل آن سی لک و پیم است و پیشتر با یالت نور الدین خان پس
از ان به تنخواه موسی بهوسی فراسین ران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
فوج بندی انگریز با ستعانت خود و آگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کله و کنول
بجیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل همت و کنال و دیگران
لشکر پر و اخته خیال تسخیر کزناک بالاکهاث بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گده پیشتر که چیدند نواب بهادر مقابل
لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقان عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بیگاه را مع
تو پخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری در کن وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
و باندار و غیره مستعد جدال گردیده کرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعیین ساخته و خود بدست
پشتگت جمعیت خصم قوی باز و جیلد با می انجنت همدین حالت هر کار باخبر ساینند

که از طرف نهم نگر و تجاور رسد گران بیدر دو و هزار پیاده و هزار تفنگچیان انگریز و چهار صد
 سوار و دو توپ از گهات جنگم بشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب
 که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و بی پناه کوه و جنگل برسد آوران که
 علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدرقه را از جان بدوده همه
 سامان گرفت سرداران انگریزانین ساخته متامل گشته بر ترپا تو را مقام نمودند از دست
 سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلبیده گشته بودند در آن اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
 از بمبئی آمده قلعه کورمال بندر را تسخیر کرد و شورش فرامی آن ملک است اغلب کورمال
 قریب بلاد نگر هم تبصره سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده را به دو هزار جوان
 بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد
 خود هنگام آرامی جدال قتالین دو سردار بود که عریض عامل کومیتور و کلیکوٹ باین
 مضمون که از طرف نهم نگر کپشانی بدو سه هزار مردم با ربع چهار هزار کله و ملازمان رام راج
 پالیکار ملیوار داخل کرده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این قعر
 هیت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بزیل
 یلغار بکورمال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
 بقاصد یک فرسنگ بتره یابنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
 جناب داشت از اینجا که هلی همت و الا نمت صرف انتظام ملک و دولت بود بند و بست
 آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ بر عدل آشوب
 و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تهمذ لشکر و خیام و علام
 خاصه نوبت و تقاره متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کنت دان و

غازی خان بید و غیره کرده بعرضه کجفنده داخل قلعه نگردد و بدو به جمیع قلعه داران و عمال آن نواح تاکید است
 روانه ساخته و در عرصه ده دوازده روز نسبت هزار کس را از قوم رعایا فراموش ساخته بنا دلیق از چوب آبنوس
 تراشانیده با ایشان سپرد و بقیق با از پارچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و دوزانیده فی هزار و یک بقیق مقرر
 کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون کل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی
 بتیرهای افواج خود را کرده و شهاد داده و رسید آن فرزند آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شب جمیع والاقدر
 از کیطرف بر بتیری حمله کرده بعد کوششش موفوره بزور بازوی و لاوری مفتوح ساخته بنگارن آبخارا
 متبع کشید چو تکوین واقع بر هم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عبرت نمائی نواب کاشگر کشید و میخواست و او اندک
 جماعت داشت اینم خوداری که مناسب حال و اباب بود لشکر غمهاست کوشید و بهین شب
 بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرستاد و چون امانت انگلیز و انگریز به حضور و حاضر و حاضر
 و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً اینم معروض جناب والاداشته متقبل از آن نوابانجامی
 خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از کیطرف سبقت گرفته بسبب هر چه تا متر شلک زمان داخل
 قلعه گردید و نگاه بانان حصار را متبع کشید نواب هم بجز دستای این خبر مع سوار اسپان
 جهنده پاشنه کوب در تاخت و باران تیروبان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
 جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول و ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر
 حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و قتل نمودند اما سرداران جماعه بر جهاد
 که مستعد نگریده بود و سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سرگرد نواب در قلعه بندر طمان
 مستقیم گذاشت مجموع رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فزک محبت
 کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف و تسلیم
 و انباری و تریاتور و گلن گره و کل و جکدیو بضبط خود آوردند و قلعه

نواب بهادر بجز و موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیرفلک با تمامی لشکر بمقابلت خصمان
چابکو گذاشته خود بدولت ششش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گماشت
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبگیر بازده بگرد رسید و قلعه را که دو صد جوان بار و
چند کلا برای حفاظت رسد در آن قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب بتیری بناس
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعلیان تا دو پیر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شد یعنی قلعه گذشتند
و همدران اثنا چهار هزار اس کا و بار بردار ایدر فقه دو صد چچی و صد کلر که پیشین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسید از هرور بگور روان کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر نواب رسید دو توپ و تفنگچی را فرمان داد تا شیعیان کار گذار سراه
گرفته اهل بدرقه غافل از این حمله زیر بر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه اس کا و وارد اخل توپخانه ساخته بعد سه روز از آنجا بطرف هرور منت
فرمود کپین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر بدشت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بگور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار سنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشید پس سواران از اطراف قزولی کرده و بتیر باران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کنار کشیدند و سر جمعیت مذکور گمان آنکه همین سواران بهیت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و سپاهی گواپیل

سرشد چنانچه تفرقه داران جماعه و داوره سواران قزاق که فرصت وقت می بستند سپان
 جهانه بلا اندیشه در تاختند و بضر تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را بمعرض تلف آوردند
 اگر چه در مان این ملک آسیده امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
 طفل که نه ساله بودند احدی رازنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
 پیشتر کوچیده در ظاهر قلعه هرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور کپتین سیاه فرستاد
 که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر خیرل سهمت نواب محبت
 علی خان را تاخت تالیج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکات
 روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کارشما یلغار کرده همسر آوران را در راه کوه
 همانه داران قلعه کوه تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامرج دولت مایمانی
 و الا فرد احدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
 بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون و تلوئه فته ذره بذره کیفیتش گذار
 کپتین نمودند اندر او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
 و پاکی سوار شده بدو سه خدمتگار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان بارقار حضور نواب
 نامدار گردیده نواب آمدن او را از عقنات انکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید خمیره
 علیخده نصب کتانیده بچیره خصت نمود اما کسی را از ملازما نش سوای زبان دان مذکور نزد او
 نگذاشت چون کپتین از حضور خصت شده داخل خمیره گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
 تشویش نشسته اطراف می نگریست و دور بین عقل حق شناس بر سر پایتال نصب کرده و سحت آباد
 دریافت را تا شامینود که معالیه حسیت و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده و باب
 سپردن قلم و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار شانی که در قلم با فوج

مستعد بود تا کید و خواستند هر چند کمی طین مذکور را صرا کرد که بعد از زانی حضرت و رفتن من قلعو ادا می
سوال خواهم کرد و لیکن حضوریان بخشش را پیش رفته نخواست بزمی و گرمی فریفته منرا ولی سخت درین باره
معمل آورده خواهد خواست تا کید سپردن قلعو و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانند که حضور
آمدند نواب بهادر چهار ساله بار و هزار سپا و ده مع تاکیدش روانه نمود چون مردان زانی نشان سالار فوج
معاینه کرد و بلا تامل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی موکلید قلعو سپه دار حضور سپرده
خود بیرون آمد و تهازه نواب اندرون قلعو قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خدا داد آورده پس
ملازمان رام راجه و گروه کل را گرد لشکر خود سه باز تار کرده گذشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را در قلعات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سبیل بغیا از گهاٹ کجیل هٹی باز بر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از سکو طه مراجعت کرده در حدود کولانخیر و خرگاه آراسته مقام کرده بود و پلطن
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعه به سوز فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شبان شب به سوز رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از زانی
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کنعان شجاع را چهار ساله بار و التواب به غیر قلعو به سوز روانه نمود
خود بدولت بر سوادندرا شکل رسد بردگان را گرد گرفته شور و محشر و هنگامه طوفان بلا بر انجخت قزاقان
بیباک قزاقی بهادارانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کا و پر جوال حتی که راسان توپ خانه
را نمیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان و غالب طریق دغا
تنگ ساخته نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سرکار گروه محسود قلعه ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از شاک توپ و بندوق یورش کنعان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجاع در قلعه به سوز تهازه
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور به قتل و غارت آنجماعت متعین گشته
چون پیشگران رسید و انکی طرف توپ اندازی نموده حصار قلعه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت و آن آناه جنرل لشکر در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین داشت که بر سر
 آوران کا سخت روداده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق
 شد دست مقدور محاربان کوتاه کردید اگر چه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسیده لشکر انگریز پس نواب از آنجا کوچیده بسکوٹ که تهازه انگریز بود محاصره کرده از
 اطلس حملات بعمل آورد و در آن قلعہ بمردان نخی تمام پیش آمده چند بار حملکنان را بر گردانید و این سمر
 به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده سمت بسکوٹ راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان برتکرا انگریز
 فرستاده خود بدولت باریالهای مردم بار پیاده بکشتایش قلعہ محبت گذاشته گنبدان شیح افرمان
 و اوتانزد بانها است کرده بغایت سعی مرکب مودی بر برج و باره برآمد چونکه در قلعہ جمعیت قلیل بود وقت
 دفع انبوه کثیر نیاروده پیر انداز شد نواب حم دل قلعوگیان را که او دشنامت داده بودند از جان و مال
 آمان بخشیده بیرون آورده و تهازه در قلعو گنبدان شسته مع توپخانه و مردم بار پیاده بغیرم دفع لشکر جنرل مستعد
 گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گزار در ظاهر مرموره بسکوٹ رسید بخیاال نیکه هنوز قلعہ و ضبط
 قلعہ را خود است راه قلعہ گرفت نواب بسیرت تمام که جز سوختن آتش هیچ کاری نداشت توپ خانه را
 در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صداتش که سینه زمین تا بناف می ترکید
 هزاران مردان کار بعضی تلف درآمد تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست پاضالغ
 ساختن بجا منع کرده نشیبت مین نشانده تن برضای الهی داده آرمیده بود و نواب بمحافظان اسیران
 فوج نترنگ و بسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سنگس را از بند آزاد کرد چون کسان بنگو
 فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت بسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدرنگر و نترنگر و هر دو گوش گزاری
 ساختند جنرل متال شده از بس تشویش آن روز همو بخامنه مرشام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسته ضرب توپ قلعه شکن چنانچه بمجرده آن یک ضرب توپ مان شکسته که همین جا
 افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیبت گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته
 بیشتر کوچیده بزرسی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کردند که از گهاٹ پتل پل
 بیدر قه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکر انگریز میرسد بجزر استماع این معنی خود بود
 مع توپخانه سبک رساله های بار و پیاده در تاخته پیش روی گهاٹ در کمین بود چون
 روز دیگر رسد آوران بر گهاٹ عبور کرده تا پد ناین چرو رسیدند غازیان به فرموده نواب
 از کمینگاه بهر حسیب اطراف و جوانب حمل آورده چون کرسنه بر جوان الوان نعمت دست
 یغما کشاده بانندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پایمال سم ستوران
 ساختند و همه موال اسباب مغرورته داخل مودینخانه و تو شکنخانه نمود هر گردید چون
 این خبر بمجیل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در وقت کرد و دراز افتاد
 و از فاقه کشی لشکر یان حیران بود که نواب بهادر جنبل را تسخیر مکانات و تعلقات بالاکهاٹ
 مقیمه و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گهاٹ شد پس از گهاٹ ای کوه
 عبور کرده کشنیکری گرفت و در تلچھ تراپور و وانباری ٹھانه گذاشته اکثر و بیات
 انبور آتش قهر سوخت و از راه آنبور گده و ساتلگده و رای ویلور و دهبوی گده و آرنی
 و چپٹ پٹھ غارت کنان به ترامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
 و میر علی زینا خان را بطرف تجاود و تهرنگ و غازی خان و مهامیرا خان و عیسره را
 بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
 مدت تمام تعلقات آن ستر زمین بجا روب قتل و غارت رفته شد و اکثر خانهای مال
 سم ستوران گشت جنبل با استماع این واقعه و خرابی پائین گهاٹ در گرداب تفکر

فرودت گهاٹ کر نیات چارناچار عبور کرده بسا تکذبه رسید و از اینجا سمت ای
 و یلور نهننت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیر خونیوار بغیرت مردمی و
 محض بواسطه ناموسی دولت کوشش بامی نمایند مفت در میان خونریزی و تدارک
 خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
 معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالا گهاٹ تمامی خطه پاپین گهاٹ از دست او
 است بعد ازین خطوط متواتر بجیل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
 و دشمنند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
 بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیود و اظهار و اقرار نمودت بگالنت
 نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و تبار خراج لکو که از آمده
 در دل راده آشتی دشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنات شمرده
 باقبال هدایا پرداخت برضا و رغبت خود علی زمان خان مهدی علی خان نایب ابرست
 روانه نمود چون و کلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
 جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان است حکام بنیان عهد و پیمان ساختند
 که من کل لوجه بار دیگر در عهد داران این دوسر کار مجاوله و مقاتله و ندید بلکه متحد و
 معاون یکدیگر بوده باشند و هدرین ضمن کلای نواب بهادر علاقه داران نواب یعنی
 و ابستگان چند صاحب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس
 قومیت از قید نواب محمد علی خان درانی بخشاینده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه ذکر
 هدرین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در همه سوای این اکثر
 منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل مهدی خان صاحب

جاگیر دار اول کنده و مرتضی حسین خان منصبدار کرکت پالو محمد تقی خان جاگیر دار دوسمی
 و محمد سعید خان منصبدار پر موکل گنده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرمت خان
 ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر و رنجیده دل بودند مساعده مع بار براری
 فرستاده طلبه شت خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشش گری و
 عاملی و قلعاری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکنای شهر و قریات و یوزار کاٹ
 و غیره که بسا دمنزلت حزیین و عولت نشین بودند وقت قدر دانی و غنیمت بل یاوری طالع
 خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
 خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک و پیه منقطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت بیالاکهاٹ فرمود

ذکر شکر کشتی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
 شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر همین سال
 یعنی یک نبر او یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه بانگریز بود عجد اچلیم خان حاکم کرپه وقت قابو دیده سواران
 خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من منشا
 صوبه سرخراب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکراول و ال طرح موافقت استم
 مردم آزاری سعی بلینج بطور رسانید و نایک قلعه بلاری که دژ پانام داشت نیز بی با کاند
 تعلقات رامی درک و غیره شورش را در او اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
 نواب میر سعید مانعند و بدست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منطوب

تظکر میا اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت متناظر از مقر قرار و مدار مصالح طمانیت پذیر
احمال اقبال فوج رابع متعلقان اهل نواب طراز و نه پین و مروده خود بدولت بجز تمثیل
بدخواهان دولت بجمع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شخصت هزار مرد و جت تر آرد
باتو پنجاه آتش بار بود خرابان خرابان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کر و کله نصبت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کر و کله دقیقه از دقایق خرابی فرود داشت نمود بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بجا حکم کر و کله رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خدا و صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
و کیلی رابع پنج لکت و پیه نقد و دوزنجیر نیل کوه پیکر و چهار اسب مسطح زمین و
زیور نذر و عرایض عفو جبرایم قلیل و کثیر خود بخصور و اند کرده بر آئینده چنان عهد موثقی
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب فرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت نوحی بوا سطنه ظهور رسوب
باشد همراه لشکر ظفر اثر بجای نواب التماس و مصلحتاً بشرت اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بلیت چیزی که بی سوال رسد داده حد است
ز هزار روکن که فرستاده حد است منظور نظر و داخل تو شکنجانه خاص نموده چند بار شاد
بر مزید پسند و نضایح در صلاح حال و مال که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدارالمقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و بدو زبان
خان را که سابق قلعه بالاپور خورد بهادر و سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود
رنجته نوکری حاکم کر و کله قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان همزلفش قولنامه فرستاد
و بعفو جبرایش پر و اخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر بجالی بخت میگری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کرپه والا بود گذارشته بطرف بیگن پلي نهضت فرمود قلعہ دار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود بلا اندیشہ مستعد جنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلو را توپ طرف سواری خاص کہ نواب بر فیمل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانید پس جمعیت جهانداری اقتضا بان فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجاع با جمعیت ہامی خود حملہ نمودہ قلعہ اش را دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و یغما بر کشادند پس و سپرانداز شدہ حلقہ اطاعت و فرمانبرداری بگوشن جان انداختہ و کیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسود و میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش ہم در ہمین اوقات بعزم نوکری حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال و منزل نہضت کردہ بود کہ پالیکار آنجا از بیم حملہ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیدہ و کیلی رابع دو لک روپیہ و چیزی اجناس تحالیف و عریض جان بخشی خود روانہ ساختہ از فکر این و آن و است چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عریض فائز حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دورینی مصلحت وقت باقبال نقد و جنس و پرداختہ از آن طرف برگردید اگر چه از سر حد گئی یعنی بر تعلقات ہزار اؤمہ افواج می گذشت اما بیچ امر مزاحمت بحال عایای آن ضلع و راؤندہ کور مصلحتاً نرسانیدہ سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود ہساگر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر نصب کنانید و شاہ مسکین مجذوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرہ

امرای ذوالاقتدار و ولتمندان باوقار بچو اور جوج و معتقد بر شدن نبود فرمود که امری نمود
غنیم تر از هر نیت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مژده خوش دل شده دانست که لشکر
قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میبینه میسره
بسر داران شیردل سپرده خود بدولت با فدایان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دست
فیل سوار و ظاهر قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه تسخیر حاکم آنجا را اسیر
و دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دوستانه صد
افغان جانباز متوجه شکر نواب گردید مشاهده این حال بعضی صاحبین خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت
خدا داد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود این محمود لاحق شود
النسب آنست که حضرت لشکر اجامی فرود آورانیده اقامت و زریده تا خود بخود افغان
اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا
نیست نواب از این معنی که کسشان صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
گرم کشاده سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی لی و قطب نیست آیا مانی پناه و وسیله مستقیم
همه بازمین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
که البته باشد پس سرمود درین صورت فی الحافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثه مقابله
خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جراتش برآید
خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده باندا
تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتاً برگزیده